بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 08/11/93

جلسه 1105

بحث در اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء بود، دو نکته باقی مانده بود، نکته اول این بود که عرض کردیم استصحاب بقاء جامع وجوب بعد از اینکه ما اتیان می کنیم به اقل جاری نیست، و شبهه اینکه این استصحاب حاکم هست بر برائت از وجوب اکثر تمام نیست، دو وجه دیروز عرض کردیم برای منع از جریان استصحاب از بقاء جامع وجوب.

وجه سوم که امروز عرض می کنیم این است که بر فرض استصحاب جامع وجوب فی حد نفسه جاری باشد معارضه می کند با استصحاب عدم وجوب اکثر، چون رابطه اینها رابطه اصل سببی و مسببی نیست، بعد از تعارض و تساقط نوبت می رسد به اصل برائت از وجوب اکثر که خطاب مختص هست، و لذا این استصحاب جامع وجوب به نظر ما مشکلی ایجاد نمی کند در برابر برائت از وجوب اکثر.

اینکه آقای سیستانی فرموده اند که این استصحاب جامع وجوب استصحاب کلی قسم ثانی نیست بلکه استصحاب فرد مردد هست و ما استصحاب فرد مردد را جاری نمی دانیم روشن شد که این فرمایش قابل مناقشه است.

توضیح فرمایش ایشان این است که با توجه به عرائض دیروز ما استصحاب کلی قسم ثانی در جائی است که اثر برای صرف الوجود کلی بار بشود، مثل اذا کان حیوان فی الدار فتصدق، مردد است آن حیوان بین فیل و پشه، استصحاب فرد مردد جائی است که اثر برای صرف الوجود کلی مترتب نباشد بلکه اثر شرعی بر افراد مترتب باشد یا اثر عقلی بر افراد مترتب باشد، مثل اینکه مولا گفته اذا کان الفیل فی الدار فتصدق اذا کان البق فی الدار فتصدق، یا گفته کل ما وجد حیوان فی الدار فتصدق لاجله، که اگر دو حیوان در دار بود دو وجوب تصدق است، که اینجا اثر مترتب است نه بر صرف الوجود کلی بلکه بر وجودات انحلالیه کلی، اینجا هم اگر بخواهیم استصحاب بکنیم بگوئیم آن حیوانی که دیروز در دار بود که مردد بود بین فیل و پشه امروز هم باقی است با اینکه می دانیم اگر پشه بوده است از بین رفته می گویند این اثر که برای صرف الوجود کلی بار نشده، بلکه اثر برای افراد بار شده است، ارکان استصحاب باید در افراد تمام بشود، آن فرد اگر فیل است که مشکوک الحدوث است اگر پشه است که معلوم الارتفاع است، آقای سیستانی فرموده اینجا هم وجوب به نحو انحلالی موضوع اثر عقلی وجوب امتثال هست نه صرف الوجود، این وجوب موضوع است برای وجوب امتثال عقلا، آن وجوب دیگر موضوع دیگری است برای وجوب امتثال عقلا و هکذا، و لذا شما وقتی استصحاب می کنید جامع بین وجوب اقل لابشرط و یا وجوب اکثر را این استصحاب کلی قسم ثانی نیست بلکه این استصحاب فرد مردد است، چون اثر عقلی در اینجا که وجوب امتثال هست مترتب بر صرف الوجود وجوب نیست بلکه کل فرد من افراد الوجوب یک وجوب امتثال دارد، این فرد از وجوب که وجوب اقل لابشرط است معلوم الارتفاع هست بعد از اتیان به اقل، آن فرد دیگر از وجوب که وجوب اکثر است مشکوک الحدوث است، لذا ارکان استصحاب در آن تمام نیست.

ما عرض کردیم که مشکل ما این نیست که این استصحاب در فرد مردد است، بلکه مشکل این است که جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز هست و این اشکال هم در استصحاب کلی قسم ثانی مطرح است و هم در استصحاب فرد مردد، ما در استصحاب فرد مردد مشکلی در رابطه با این استصحاب نداریم، ولی در عین حال در مانحن فیه مشکل این را داریم که جامعِ وجوب مردد است بین وجوبی که قابل تنجز نیست و آن وجوب اقل لابشرط است که بعد از اتیان اقل دیگر قابل تنجز نیست چون تحصیل حاصل است وجوب اتیان او، مردد است آن وجوب مستصحب بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز که دیروز توضیح دادیم

نکته دوم: صاحب کفایه بجای اجراء برائت از وجوب اکثر آمده برائت از جزئیت آن جزء مشکوک جاری کرده، و فرموده که نسبت حدیث رفع نسبت به جزئیت این جزء مشکوک مثل سوره نسبت حدیث رفع به آن با دلیل جزئیت سوره واقعا نسبت استثناء هست به مستثنی منه، چه جور اگر شارع می آمد می گفت السورة جزء فی الصلاة، با دلیل دیگر می گفت السورة لیست جزءا فی الصلاة فی حال الجهل شما به آسانی می گفتید که این استثناء است از اطلاق جزئیت سوره، و تمسک می کردید به اطلاق دلیل جزئیت در غیر حال جهل، و تمسک می کردید به اطلاق دلیل اقیموا الصلاة و در این حال جهل به جزئیت سوره می گفتید سوره در این حال جزء نیست اما بقیه واجبات نماز در این حال جهل به جزئیت سوره بر وجوب خودشان باقی هستند، دلیل وجوب نماز و جزئیت اجزاء دیگر در نماز اینها اطلاق دارند، می گویند در این حال جهل به جزئیت سوره که رفع شد جزئیت سوره و لکن امر به وجوب نماز و جزئیت سائر اجزاء در نماز به حال خودش باقی است، این مقتضای ملاحظه دلیل استثناء هست با دلیل مستثنی منه.

اشکال آقای خوئی به صاحب کفایه

آقای خوئی به ایشان اشکال کرده، فرموده مثل اینکه ایشان سهو کرده فکر کرده بحث ما در نسیان است، چون در برخی از نسخ کفایه بجای السورة المجهوله دارد السورة المنسیة مطرح شده است، آقای خوئی فرموده مثل اینکه صاحب کفایه بحث را با بحث نسیان سوره اشتباه گرفته، بحث در جهل به جزئیت سوره است، حدیث رفع در موارد جهل به جزئیت سوره که رفع واقعی نمی کند جزئیت سوره را، پس ما اصلا نباید بگوئیم که حدیث رفع در فقره ما لایعلمون نسبتش به دلیل وجوب واقعی نماز و ادله  اجزاء نماز نسبت استثناء است به مستثنی منه، یکی حکم ظاهری است رفع ما لایعلمون، دیگری حکم واقعی است اقیموا الصلاة، اقرئوا السورة فی الصلاة، چطور شما حکم ظاهری را استثناء از حکم واقعی می گیرید؟ بله رفع النسیان او رفعش رفع واقعی است، اما بحث ما در رفع ظاهری در موارد جهل است، و لذا اینکه صاحب کفایه بیاید اینجا دچار شبهه بشود و جواب از شبهه بدهد، بگوید شبهه این است که رفع جزئیت سوره که شد در حال جهل آن امر به اکثر یعنی امر به صلاة مع السورة در حال جهل به جزئیت سوره برداشته شد و رفع شد تجب الصلاة مع السورة در حال جهل به جزئیت سوره، شبهه این است که دلیل شما بر ثبوت امر و بر جعل امر به صلاة لابشرط از سوره در این حال جهل چیست؟حدیث رفع نافی است نه مثبت، حدیث رفع می گوید جهل به جزئیت سوره داری رفع شد وجوب نماز با سوره، خوب به چه دلیل وضع شد وجوب نماز لابشرط از سوره در این حال؟ مرحوم آخوند در جواب از این شبهه می گوید که نسبت حدیث رفع به ادله وجوب نماز نسبت استثناء است به مستثنی منه، کانه گفته تجب الصلاة و السورة جزء لها الا فی حال الجهل، خود آن تجب الصلاة اطلاق دارد می گوید در حال جهل به جزئیت سوره نماز واجب است و لکن دلیل استثناء گفت سوره در این حال جهل جزء نماز نیست، آقای خوئی می فرماید اصلا نه جای طرح آن شبهه بود در اینجا و نه جای جواب شما از این شبهه، این شبهه که شبهه قویه هم هست در موارد رفع واقعی مطرح می شود و ما ملتزمیم به این شبهه، ما ملتزمیم که اگر رفع واقعی شد جزئیت سوره مثلا در حال نسیان بله این شبهه را کاملا تأیید می کنیم که وجوب نماز با سوره در حال نسیانِ وجوب سوره رفع شده است، اما به چه دلیل در این حال وضع شده است امر به مرکب ناقص یعنی صلاة بلا سورة، ما این شبهه را کاملا تأیید می کنیم، اما جای طرح این شبهه در اینجا نیست، جای طرح این شبهه جائی است که رفع واقعی بشود حکم در حال نسیان یا در حال اضطرار، مثل اینکه شخصی در ماه رمضان مضطر است به اینکه مقداری آب بخورد رفع ما اضطروا الیه وجوب امساک را نسبت به این خوردن این آب بر می دارد، دلیل نداریم که امر داریم به صوم ناقص که واجب است صوم الا از این یک لیوان آب، حالا در نماز الصلاة لا تسقط بحال داریم اما در صوم که نداریم الصوم لا یسقط بحال، و لذا این شبهه شبهه قویه است اما جای طرح این شبهه اینجا نبود.

اقول: این اشکال به صاحب کفایه وارد نیست، برای اینکه خلط مبانی شده است، شمای آقای خوئی باید بیائید با مبانی صاحب کفایه بحث کنید، ایشان فرقی بین رفع النسیان و رفع ما لایعلمون قائل نیست، هر دو را رفع حکم در مرتبه فعلیت می داند، می گوید همانطور که رفع النسیان رفع می کند جزئیت منسی را فعلا نه انشاءا، رفع ما لایعلمون هم رفع می کند جزئیت جزء مشکوک را در مرتبه فعلیت، نتیجه فرمایش صاحب کفایه این است که اراده مولا در حالی که شما جاهلید به جزئیت سوره تعلق گرفته به نماز لابشرط از سوره یعنی به آن نه جزء دیگر ولو آن نُه جزء وافی به ملاک نیست، و لذا مولا چه بسا بعد از ارتفاع جهل به مکلف بگوید اعد صلاتک اگر حدیث لا تعاد جاری نشود که مشهور می گویند در موارد جهل به حکم حدیث لاتعاد جاری نیست، الآن مثلا شما جاهلید به اینکه الله اکبر باید رائش تفخیم بشود، (یک رکن را مثال بزنم) خوب شما برائت جاری کردید از تفخیم راء الله اکبر و نماز خواندید اراده لزومیه مولا بعد از اجراء حدیث رفع از اعتبار تفخیم راء الله اکبر (برائت از جزئیت یا شرطیت که حالا مهم نیست این جهت) اراده لزومیه مولا الآن تعلق گرفته به یک نماز که لابشرط است که تفخیم بکنید راء الله اکبر را یا تفخیم نکنید، با اینکه چه بسا مولا می گوید آقا غرض من حاصل نمی شود مگر با نماز با تفخیم راء تکبیرة الاحرام، چون بدون تفخیم راء این الله اکبر باطل است و اخلال به رکن است و این نماز اصلا محصل غرض من نیست، نسبت استثناء و مستثنی منه که مرحوم آخوند گفت یعنی همین، یعنی تبعیض در فعلیت، یعنی اراده مولا الآن تعلق گرفته به یک نماز حداقلی، و لکن مولا می بیند ملاک ندارد این نماز می گوید هرگاه علم پیدا کردی به اینکه واجب انشائی بود نماز حداکثری باید این نمازها را قضاء کنی، چون اینها محصل غرض نبودند، و این هم برای بعضی ها جای تعجب دارد که چطور می شود که ملاک ندارد این نماز و لکن اراده لزومیه مولا به آن تعلق گرفته است، و لکن این مشکلی نیست، مولا بالاخره اراده لزومیه اش تعلق گرفته به این نماز حداقلی ولو از این باب که این باعث می شود بعضی ولو از باب احتیاط مستحب آن نماز حداکثری را بیاورند و الله اکبر را با تفخیم راء اداء کنند، ولو هیچ ملاک ندارد این نماز حداقلی اما هیچ اشکالی ندارد که اراده لزومیه مولا به اتیان او تعلق بگیرد بعد هم که کشف خلاف شد مولا اراده لزومیه دارد که قضاء بشود این نماز، معنای تبعیض در فعلیت این است، به لحاظ مقام انشاء فی علم الله اکثر واجب است، اما به لحاظ فعلیت بله اماره داریم خود حدیث رفع اماره است که روایت حریز است این اماره است بر اینکه وجوب نماز با سوره در این حال نسبت به سوره اراده فعلیه بر طبقش نیست، اراده فعلیه بر طبق آن نماز لابشرط از سوره است، به برکت حدیث رفع بله می شود یک حکم فعلی دیگر غیر از آن حکم فعلی که انشاء شده است در حق عالمین و جاهلین به طور مشترک، واجب ارتباطی در مقام انشاء خوب نماز با سوره است یا نماز با تفخیم راء تکبیرة الاحرام است فی علم الله، اما به لحاظ مقام فعلیت ارتباط قطع شد بین سوره و بقیه اجزاء نماز، حدیث رفع نفی ارتباط کرد بین سوره که جزء مجهول است با بقیه اجزاء نماز، نفی ارتباط کرد بین اینها در مقام فعلیت و تعلق اراده لزومیه، چون مولا نمی تواند در این حال جهل حتی نسبت به نماز حداقلی هم اراده لزومیه نداشته باشد، چون این معنایش انکار تبعیض در فعلیت می شود آن وقت می شود حرف حاشیه کفایه، که در حاشیه کفایه مرحوم آخوند همین را متنبه شده که ما در کفایه چی گفتیم که گفتیم برائت شرعیه از جرئیت سوره جاری است ولی عقل می گفت یجب الاحتیاط، آنجایی که عقل می گوید یجب الاحتیاط در علم اجمالی به حکم فعلی است و در آنجا هم که معنا ندارد برائت از جزئیت سوره جاری بشود، چون این برائت از جزئیت سوره احتمال تناقض پیدا می کند با آن حکم فعلی، من وقتی علم دارم به حکم فعلی علی ای تقدیر یعنی اگر نماز با سوره واجب انشائی بود فعلی هم هست و اراده لزومیه مولا به وجوب نماز با سوره تعلق گرفته است اگر وجوب تعلق گرفته بود در مقام انشاء به اکثر، بعد از آن طرف بگویم یقینا برائت دارم از جزئیت سوره، یعین یقینا اراده لزومیه مولا به اتیان سوره تعلق نگرفته است، معنای جزم به جریان برائت این است، در حاشیه کفایه همین را می گوید که این چطور جمع می شود با آن علم ما به اینکه این وجوب نماز فعلی است علی ایّ تقدیر، یعنی علم ما به وجوبِ فعلی است علی ای تقدیر، یعنی اگر نماز با سوره هم واجب باشد فی علم الله این وجوب نماز با سوره فعلی است، من که این را می گویم یعنی احتمال می دهم که نماز با سوره واجب فعلی باشد، از آن طرف بگویم من یقین دارم که برائت جاری است از جزئیت سوره یعنی سوره جزء فعلی نیست و اراده لزومیه بر طبق آن نیست، خوب این می شود احتمال تناقض، چون از یک طرف می گوئید علم اجمالی داریم به حکم فعلی یعنی احتمال می دهیم وجوب نماز با سوره فعلی باشد، از طرف دیگر بگوئید حدیث رفع جاری است از جزئیت سوره یعنی می دانیم که وجوب نماز با سوره فعلی نیست، اینکه شد احتمال تناقض.

و لذا ما عرض کردیم که مرحوم آخوند اگر بخواهد کلامش در کفایه درست بشود باید قائل بشود به تبعیض در مرتبه فعلیت، یعنی بگوید در حالی که برائت از جزئیت سوره جاری است مولا اگر حکم انشائی اش هم وجوب نماز با سوره باشد اما در مرحله فعلیت باید اراده اش تعلق بگیرد به نماز لابشرط از سوره.

اگر بگوئید آقا اصلا در این حال ملاک ندارد نماز لا بشرط از سوره، چون اگر ملاک داشت پس چرا حکم انشائی تابع این ملاک نشد، بلکه حکم انشائی رفت روی صلاة مع السورة، معلوم می شود ملاک نداشت نماز بی سوره، پس چه جور مو لا در حال جهل به جزئیت سوره اراده می کند نماز لابشرط سوره را؟

اگر این اشکال شما درست باشد این معنایش ابطال نظر صاحب کفایه است در متن کفایه، این همانی است که در حاشیه کفایه گفته، این بازگشتش به این است که علم به حکم فعلی علی ایّ تقدیر نداریم، حتی نسبت به اقل هم علم به وجوب فعلی نداریم، چون شاید فی علم الله وجوب به اکثر تعلق گرفته که در این حال شما می گوئید مولا اراده فعلیه ندارد طبق آن، حتی نسبت به اقل هم اراده فعلیه ندارد چون ملاک ندارد.

و لذا جواب این است که چه اشکال دارد مولا در اینجا اراده دارد نسبت به نماز لابشرط از سوره ولو ملاک در نماز باسوره است، برای اینکه این مقدار مولا می تواند استیفاء کند ملاکات خودش را، بیشتر از این صلاح نیست، همین مقدار که اراده لزومیه بکند نماز لابشرط از سوره را حالا یک عده هم سوره خواهند خواند ولو احتیاطا، این اقرب است به تحصیل غرض مولا، اما اینکه می گوئید اراده بکند نماز با سوره را طبق همان چیزی که ملاک دارد خوب این خلاف مصلحت تسهیل در رفع ما لایعلمون است.

حالا سؤال این است که چرا صاحب کفایه راه مستقیم را رها کرد یعنی برائت از وجوب اکثر و برائت از وجوب ضمنی سوره و رفت سراغ برائت از حکم وضعی یعنی جزئیت سوره؟ مگر برائت از وجوب تکلیفی حالا یا نماز با سوره یا برائت از وجوب تکلیفی ضمنی سوره چه مشکلی داشت؟

دو تا مشکل ممکن است در نظر صاحب کفایه بوده است، اگر واقعا نظر صاحب کفایه جدی عدول بوده از برائت از حکم تکلیفی به برائت از حکم وضعی نه صرف تفنن در تعبیر، دو تا شبهه ممکن است در ذهن صاحب کفایه بوده است:

شبهه اول این است که: صاحب کفایه بگوید برائت از وجوب اکثر با برائت از وجوب اقل لابشرط تعارض می کنند، اینها با هم متعارضند، چون ما برائت از لابشرطیت که جاری نمی کنیم تا بگوئید برائت از لابشرطیت خلاف امتنان است، بلکه برائت از ذات وجوب اقل لابشرط جاری می کنیم، وجوب اقل لابشرط هم یک نوع تکلیفی است و یک سنخ تکلیفی است، خوب برائت از وجوب اقل لا بشرط با برائت از وجوب اکثر تعارضا تساقطا، نوبت می رسد به اصل طولی که برائت از جزئیت این جزء مشکوک است، این اصل طولی است، چون منشأ جزئیت تکلیف به اکثر است، تکلیف به اکثر منشأ انتزاع جزئیت آن جزء مشکوک است دیگر، نسبت برائت از جزئیت با برائت از وجوب اکثر می شود نسبت اصل حاکم و محکوم، اصل برائت از وجوب اکثر اصل سببی است اصل برائت از جزئیت اصل مسببی است، چون منشأ شک در جزئیت سوره شک در تکلیف به نماز با سوره است.

اقول: جواب این است که:

اولا: صاحب کفایه اصل طولی را قبول ندارد خلافا للشیخ، اگر صاحب کفایه اصل طولی را قبول داشت که در بحث ملاقی به چپ و راست نمی زد و به درد سر نمی افتاد بلکه مستقیم می گفت اصل طهارت در ملاقی بعض اطراف شبهه اصل طولی است یجری بلامعارض، معلوم می شود اصل طولی را قبول ندارد، و اصلا صاحب کفایه قائل به مسلک علیت است او که حرف از تعارض اصول نمی زند در اطراف علم اجمالی، بلکه او می گوید علم اجمالی اگر به حکم انشائی بود اصلا منجز نیست و اگر علم اجمالی به حکم فعلی بود محال است جریان اصل ولو در یک طرف آن، هذا اولا.

ثانیا: کی گفته که برائت از جزئیت سوره اصل طولی است، این را از کجا در آورده اید، مگر جزئیت حکم شرعی است که موضوع آن تکلیف به اکثر است؟ اینها انتزاع و منشأ انتزاعند، جزئیت انتزاع می شود از تکلیف به اکثر، جزئیت امر انتزاعی است منشأ انتزاعش امر به اکثر است، اینکه نشد اصل سببی و مسببی، تسبب شرعی نیست، موضوع و حکم نیستند اینها.

ثالثا: به قول محقق اصفهانی خوب برائت از جزئیت سوره خوب این هم تعارض می کند، چه جور شما می گوئید برائت از وجوب اکثر تعارض می کند با برائت از وجوب اقل، برائت از جزئیت سوره تعارض می کند با برائت از کلیت نماز لابشرط از سوره، ما شک داریم آیا نماز لابشرط از سوره کلیت دارد یا سوره جزئیت دارد، اگر شارع بگوید صل لابشرط من السورة صلاة لابشرط از سوره کلیت دارد، واگر صل مع السورة باشد سوره جزئیت دارد، خوب برائت از جزئیت سوره با برائت از کلیت صلاة لابشرط از سوره با هم تعارض می کنند، خوب اگر بناست برائت از وجوب اکثر با برائت از وجوب اقل تعارض کند خوب اینها هم با هم تعارض می کنند، شما برائت از وجوب اقل لابشرط را چه جور معارض گرفتید با برائت از وجوب اکثر، آنجا چرا نگفتید اینها با هم تعارض نمی کنند، هر چه ما گفتیم برائت از وجوب اقل لا بشرط اثری ندارد، شما قبول نکردید گفتید نخیر خودش برائت از یک سنخ تکلیف است و اثر دارد، خوب اگر اینجور است برائت از کلیت هم معارض است با برائت از جزئیت.

رابعا: و اساسا جناب صاحب کفایه جزئیت ثقل آور نیست تا بخواهید از او برائت جاری کنید، برائت باید از یک امر ثقیل باشد جزئیت که ثقیل نیست، چطور؟ شرطیت را مثال بزنیم جزئیت هم روشن می شود، مثلا طهارت از حدث شرطیت مطلقه دارد ولذا فاقد الطهورین نماز نمی خواند، چون می گوید شرط نماز طهارت از حدث است و من قادر به طهارت از حدث نیستم، اینجا شرطیت طهارت من الحدث در این حال این موجب ثقل شد یا موجب راحتی؟ شما را به وجدانتان اگر این شرطیت طهارت از حدث نبود در حال فقد طهورین این بیشتر زحمت داشت یا حالا که شرطیت دارد؟ خوب اگر شرطیت نداشت که من بیچاره مصیبت خودم کم بود نه آب دارم نه خاک حال هم باید بلند بشوم نماز با حال فقد طهورین بخوانم بعدا هم فرض کن نماز را قضاء بکنم، شرطیت مطلقه اتفاقا خلاف ثقل است می گوید طهارت از حدث شرط است تو قادر نیستی بر نماز با طهارت از حدث تکلیف ساقط است، پس شرطیت یا جزئیت ثقل آور نیست تا برائت جاری بشود، آنی که ثقل آور است تکلیف است، باید برائت از تکلیف جاری بشود، بقیة الکلام ان شاء الله روز یکشنبه.